

ایران و آمریکا: حقایق و سیاه‌نمایی

شکاف عمیق و رو به افزایشی میان دیدگاه دو گروه در آمریکا نسبت به ایران وجود دارد. در یک سو سیاستمداران مستقر در واشنگتن قرار دارند و در سوی دیگر تعداد بسیاری - اگر نگوئیم اکثر - متخصصان دانشگاهی. با توجه به تفاوت منافع دو گروه، این امر چندان هم بعید نیست. در عین حال برای من که هر دو طرف این مرز را دیده‌ام و در هر دوی این گروه‌ها بوده‌ام، پدید آمدن امری «حقیقت» متناقض در مورد ایران، از تفاوت‌های معمولی که بین این دو دسته همیشه وجود داشته است، بسی فراتر می‌رود.

این شکاف یادآور تفاوتی است که در دوران جنگ سرد بین کسانی که به آنها «منطقه گرا» می‌گفتند و آنهایی که به «جهان گرا» شهرت یافتند، آشکار بود. در آن دوران نیز این دو گروه علیرغم بررسی پدیده‌ای یکسان و با وجود آنکه اطلاعات مشابهی در اختیار داشتند، به نتایجی کاملاً متفاوت می‌رسیدند. «جهان گرایان» تمامی تحولات سیاسی جهان را از دریچه رقابت جهانی میان آمریکا و شوروی مورد بررسی قرار می‌دادند و «منطقه گرایان» سعی در فهم عوامل و نتایج عملکرد کشورهای جهان سوم در چارچوب سیاست‌های منطقه‌ای داشتند. بسیاری از ما امیدوار بودیم که در پی از میان رفتن یک دشمن استراتژیک واحد، این دیدگاه‌ها به یکدیگر نزدیک شوند و سرانجام چشم‌اندازهای منطقه‌ای محلی از اعراب در میان تصمیم‌گیرندگان بیایند.

علیرغم آنکه تفاوت دیدگاه‌های دو گروه مذکور در مورد ایران در قالب زبان جنگ سرد بازگو

نمی‌شود اما عدم فهم متقابل امروزی میان سیاست‌گزاران و کارشناسان منطقه‌ای در مورد ایران یادآور همان گفت‌وگوهای کاذب چهل سال گذشته است.

اولین بار که به طرز تکان دهنده‌ای به این مسئله پی بردم که آنچه به عنوان «داده‌های موثق» در مورد ایران بازگو می‌شود بازپچه‌ای بیش در دست افرادی نیست که در واشنگتن دیدگاهی خصمانه در قبال ایران دارند، طی کنفرانسی بود که در ماه‌های اول روی کار آمدن کلینتون در واشنگتن برگزار شد. هدف از برگزاری این کنفرانس، تدارک موقعیتی بود تا در آن بین تعدادی از متخصصین و ناظران سیاسی از یک سو و یک گروه منتخب از مقامات واشنگتن از سوی دیگر، تبادل نظری صورت پذیرد. سخنران اول که از تحلیل‌گران اطلاعاتی کهنه‌کار به شمار می‌آمد، جو حاکم بر کنفرانس را آشکار ساخت. او با ارائه «سناریوی» پیچیده، همراه با نقشه‌های لازم سعی در اثبات این امر داشت که ایران برنامه‌مدون و حساب‌شده‌ای دارد تا در مدت کوتاهی بر منطقه وسیعی شامل خلیج فارس و بخش عمده‌ای از آسیای مرکزی دست بیندازد.

در آغاز گمان کردم که شوخی می‌کند و سناریوهای دوران جنگ سرد را به مسخره می‌گیرد. سناریویی که بنا بر آن قرار بود جهان رفته رفته توسط نیروهای ارتش سرخ به بخشی از امپراتوری شوروی منضم گردد. بعد متوجه شدم که مسئله جدی است. در موقعی که این کنفرانس برگزار می‌شد ایران از نظر اقتصادی و نظامی در شرایط بسیار مشکلی به سر می‌برد. به دلیل شرایط پس از جنگ، ایران واردات خود را به واسطه اعتبارات مالی کوتاه مدت تأمین کرده بود و در نتیجه هم و غمش معطوف به پرداخت هشت میلیارد دلار بدهی ناشی از این اعتبارات بود. تورم روز به روز افزایش می‌یافت. جمعیت در هفت سال اول انقلاب شدیداً افزایش پیدا کرده بود و اولین نشانه‌های دگرگونی، موج کارگران جدیدی بود که به بازار کار روی می‌آوردند؛ بازاری که به همین صورت نیز پاسخگویی نیاز تقاضاهای کار نبود و برای ایجاد اشتغال با مشکل روبرو بود. از نقطه نظر تأمین‌های اجتماعی، مدارس و مسکن دشواری‌هایی در کار بود و قیمت نفت سقوط کرده و در نتیجه ایران را از درآمدی که انتظار داشت محروم و بودجه متزلزل بود.

این مشکلات تمامی بخش‌های جامعه را تحت تأثیر داشت. مخارج نظامی، که قرار بود طی برنامه پنج ساله اول به دو میلیارد دلار در سال بالغ شود، با توجه به این دشواری‌ها و به سالی ۸۵۰ میلیون دلار کاهش یافت. این رقم را باید با رقم ۹٫۶ میلیارد دلار خرید تسلیحاتی عربستان سعودی در سال ۱۹۹۳ مقایسه کرد. رفم‌های اقتصادی که هاشمی رفسنجانی در صدر برنامه‌های خود در دور اول ریاست جمهوری قرار داده بود چندان به نتیجه نرسید و فساد مالی در ادارات غوغا می‌کرد. انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۳، علی‌رغم شرکت فعالانه خود رئیس‌جمهور نتیجه چندان مطلوبی به همراه نداشت. ۴۲٪ صاحبان حق رأی در این انتخابات شرکت نکردند و ۳۷٪ از کسانی که به پای صندوق‌های رأی رفتند، رأی خویش را به کاندیداهای دیگر دادند.

تمامی شواهد حاکی از آن بود که مسائل روزمره بر مسائل ایدئولوژیک اولویت یافته است. در مقایسه با روزهای اول انقلاب به روشنی می‌شد تغییراتی را که در خواست‌های مردم و در ارتباط با احتیاجات روزانه پدید آمده بود، مشاهده کرد. به نظر می‌رسید که امکان تجدید نظر در روابط بین ایران و آمریکا از دوران گروگان‌گیری هیچ وقت تا به این حد فراهم نیامده بود.

اما در سخنرانی‌های کنفرانس نامبرده در واشینگتن اثری از هیچ یک از این واقعیت‌ها را نمی‌شد مشاهده کرد. سخنرانان یکی بعد از دیگری پشت بلندگو می‌آمدند تا یادآوری کنند که ایران بزرگترین خطر را برای خاور میانه تشکیل می‌دهد. جزو رنکارنگی که از سوی تحلیل‌گران اطلاعاتی برای کنفرانس تهیه شده بود و قرار بود واقعیت‌های ایران را به نمایش بگذارد مملو از داده‌های اشتباه بود. اما مسئله نه چندان بر سر اشتباه در داده‌ها که پیرامون تحلیل این داده‌ها بود.

ریشه‌یابی مشکل

برای آنکه بدانیم چگونه کار به اینجا رسید می‌بایست چهار سال به عقب برگردیم و سخنرانی افتتاحیه ریاست جمهوری جرج بوش را مورد توجه قرار دهیم. در این سخنرانی بوش از «آمریکائی‌هایی که علی‌رغم میل خود در سرزمین‌های بیگانه به سر می‌برند» یاد کرد که اشاره آشکاری بود به گروگان‌های آمریکائی در لبنان. بوش یادآور شد «کمکی اگر باید بشود، در این زمینه است و این کمک هرگز فراموش نخواهد شد. نیات خیر با حسن نیت پاسخ داده خواهد شد و می‌تواند زنجیره‌ای از عمل و عکس‌العمل‌های مثبت را به همراه داشته باشد.» در همان روز، طی یک کنفرانس مطبوعاتی غیررسمی که در کاخ سفید برگزار شد، بوش یادآور شد که «کسانی در گذشته به ما برای آزادی شهروندانمان یاری رسانده‌اند. بسیار خوشحال خواهیم شد اگر چنین امری باز دیگر اتفاق بیفتد و در این صورت هرگز آن را فراموش نخواهم کرد.»^۱ این سخنان را همه به منزله رویکرد مثبتی به ایران تلقی کردند و در ایران نیز این صحبت‌ها مورد توجه قرار گرفت.^۲

معهدنا پیشرفت‌ها کند بود. پس از مبادله پیام‌هایی چند میان واشینگتن و

تهران و تماس‌هایی بین مقامات رسمی ایرانی و آمریکایی در دادگاه لاهه دو تن از گروگان‌های آمریکایی در ماه آوریل ۱۹۹۰ آزاد شدند.^۳ از آن پس تا هنگام حمله صدام حسین به کویت، وقفه‌ای در مذاکرات به وجود آمد.

اشغال کویت توسط نیروهای عراقی در ماه اوت ۱۹۹۰، به آزادی ۱۵ تن از زندانیان لبنانی

اسیر در کویت انجامید. آزادی این زندانیان که از بستگان نزدیک گروگانگیرهای لبنانی بودند، سدّ مهمی را از پیش پای مذاکرات برای آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان گشود؛ مذاکراتی که تحت سرپرستی دبیر کل وقت سازمان ملل متحد خاویر پرز دکوئیار و معاون او جان دومنیکو پیکو انجام گرفت.

اسرائیل بر این نظر بود که هر مذاکره‌ای پیرامون گروگان‌ها می‌بایست مورد ران آراد (خلبان اسرائیلی که در لبنان سقوط کرده بود) و جسد سه سرباز اسرائیلی که در نبردی در لبنان کشته شده بودند و نیز تعدادی از یهودیانی که یا در لبنان کشته شده بودند یا زندانی بودند را در نظر بگیرد. وقتی که در ماه دسامبر ۱۹۹۱ آخرین گروگان غربی در لبنان آزاد شد، اسرائیل موافقت کرد که برای نشان دادن حسن نیت خویش ۲۵ زندانی لبنانی را که در جنوب لبنان در اسارت بودند، آزاد سازد. معهذانه مورد آراد و نه سایر موارد موضوع توجه اسرائیل هیچ‌یک در این توافق نهایی ملحوظ نشدند. هر چند گزارش شد که ایران در چارچوب این توافق به حمایت خود از حزب الله خاتمه داده و از فعالیت‌های پنهان خود در لبنان دست کشیده است، ولی نه فقط «ادامه مقاومت بر ضد اسرائیل» را مجاز داشت که آن را تشویق نیز کرده بود.^۴ اسرائیل که در این مذاکره چیزی به دست نیاورده بود و با حملات روزافزون حزب الله جنوب لبنان نیز رویرو بود احساس کرد که به او پشت شده است.^۵

رودرویی اسرائیل و آمریکا

این وقایع زمانی روی می‌داد که رابطه اسرائیل و آمریکا دوره بسیار سختی را می‌گذرانید. دولت بوش اسرائیل را به قطع کمک‌های مالی خویش تهدید می‌کرد تا بلکه حزب لیکود را وادار سازد از ادامه توسعه شهرک سازی در سرزمین‌های اشغالی منصرف شود. در این دوره اسرائیل هنوز از



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

حوادث جنگ عراق، که در خلال آن وادار شده بود با آن که تحت حمله موشکی قرار داشت از توسل به اقدامات دفاعی نظامی خودداری کند متاثر بود. حل مسئله گروگان‌ها که ظاهراً اسرائیل در آن منفعتی نبرده بود و همچنین به نظر می‌رسید که چشم انداز نزدیکی ایران و آمریکا را نیز به همراه داشته باشد، به تشدید تنش بین آمریکا و اسرائیل انجامید.

آمریکا و اسرائیل هر دو منتظر انتخابات بودند و به محض آن که ماجرای گروگان‌ها پایان یافت، شروع به مقابله با یکدیگر نمودند. هایم هرتزوغ، رئیس جمهور اسرائیل طی سخنرانی‌ای در مقابل مجلس اروپا، آشکارا جرج بوش را مورد انتقاد قرار داد که «اشتباه محاسبه‌ی وی در مورد زمان‌بندی دامن زدن به خصومت [با عراق]... باعث شد هیولای صدام حسین به زندگی خود ادامه دهد.» هرتزوغ همچنین «نسبت به توانایی رهبران غربی در فهم و درک واقعیت‌های خاورمیانه نیز» ابراز تردید نمود. او بر این نظر بود که چشم انداز صلح بین اعراب و اسرائیل، اروپاییان را از سایر خطرات موجود و مهم‌تر از همه از خطر بنیادگرایی غافل کرده است؛ «امروز برآمدن اسلام‌بنیادگر است که بسیاری از دولت‌های خاورمیانه را تهدید می‌کند... این خطر امروز دوچندان شده است چرا که برخی از نیروهای بنیادگرای اسلامی در صدد به دست آوردن سلاح‌های کشتار جمعی هستند... و این یعنی فاجعه.»^۴

در این میان، مقاله‌ای در مجله هفتگی یهودیان واشنگتن منتشر شد که در آن به استنادی اشاره می‌کرد که مبین آن بودند که دولت بوش با فروش ۶۰ میلیون دلار لوازم تکنولوژیک به ایران در طی ۱۳ ماهی که از سپتامبر ۱۹۹۰ آغاز شده است، موافقت کرده است. داستان‌های مشابهی نیز در روزنامه لوس آنجلس تایمز منتشر شد.^۵ اینکه آیا اسرائیل منشأ این افشاگری‌ها بوده است یا نه، روشن نیست اما نتیجه این بود که دولت بوش را در وضعیت نامطلوبی قرار گرفت. حساسیت بوش نسبت به مسئله بیش از حد معمول بود چرا که او در همان زمان با فعالیت کمیسون تحقیق و تفحصی روبرو بود که به مسئله مبادلات اسلحه با ایران در چارچوب قضیه ایران-کنترا می‌پرداخت. نزدیک بودن زمان انتخابات بر حساسیت مسئله می‌افزود و همچون مانعی در مقابل توسعه روابط ایران و آمریکا به شمار می‌آمد (به فرض اینکه چنین توسعه‌ای مد نظر بوده است).

واشنگتن ساکت نشست و در مقابل به افشای فروش غیرمجاز تکنولوژی تسلیحاتی آمریکائی از طرف اسرائیل به چین، تایلند و به احتمال قوی افریقای جنوبی پرداخت. روزنامه وال استریت جورنال، با استناد به منابع اطلاعاتی دولت آمریکا فاش ساخت که اسرائیل بدون اجازه موشک‌های

با توجه به
کارنامه منفی
سیاست‌های
ایالات متحده
در قبال ایران
و نتایج
نامطلوبی که
به بار آورده
است، باید آگاه
باشیم که این
اقدام اخیر
سرانجامی
خواهد داشت
که با آنچه در
فکر داریم،
تفاوت اساسی
دارد.

هوا به هوا و همچنین موشک‌های پاتریوت به کشورهای نامبرده فروخته است.^۸ اسرائیل اتهامات وارده را رد کرد و مدعی شد که برنامه‌ای برای بی اعتبار کردن اسرائیل در آمریکا در جریان است. یک مقام رسمی بلندپایه اسرائیلی متذکر شد که این افشاگری‌ها «با هدف تضعیف موقعیت اسرائیل در افکار عمومی آمریکا و نیز در کنگره این کشور صورت می‌پذیرد»^۹

در همین دوران اسرائیل حملات سختی را علیه حزب الله جنوب لبنان آغاز کرد. درست یازده روز پس از سخنرانی هرتزوغ در مقابل پارلمان اروپا، یک هلیکوپتر اسرائیلی کاروان شیخ عباس موسوی، رهبر حزب الله لبنان را مورد حمله قرار داد. این حمله به فوت شیخ عباس موسوی، همسر و فرزند کوچکشان انجامید و موجی از اعتراض را در جنوب لبنان باعث شد.

درست یک‌ماه پس از این واقعه سفارت اسرائیل در آرژانتین هدف بمب‌گذاری قرار گرفت و انفجار به مرگ ۲۸ تن انجامید. اسحاق رابین دبیر اول حزب کارگر بمب‌گذاری آرژانتین را در ارتباط مستقیم با فوت موسوی دانست و اعلام کرد که از این پس باید حزب الله را خطرناک‌ترین دشمن اسرائیل به شمار آورد و ابراز داشت که این گروه بیش از سایر گروه‌های فلسطینی و حتی بیش از مجموعه همه آنها برای اسرائیل خطرناک است.^{۱۰}

از سوی دیگر نشانه‌هایی از توجه واشنگتن به حساسیت‌های ایران مشهود بود. زمانی که در ماه مارس ۱۹۹۲ سلمان رشدی به آمریکا سفر کرد مسئولین کاخ سفید مانع از دیدار وی با رهبران کنگره شدند. سخنگوی کاخ سفید در این زمینه یادآور شد که «برای برقراری یک ارتباط ویژه با رشدی دلیلی وجود ندارد. او یک نویسنده است، اکنون به آمریکا سفر کرده، مصاحبه‌هایی انجام می‌دهد و کتاب‌های خود را معرفی می‌کند؛ یعنی همان کارهایی که همه نویسندگان انجام می‌دهند. دلیلی برای آنکه ما توجه ویژه‌ای به او بکنیم، وجود ندارد.»^{۱۱} در سال (۱۹۹۱) واردات ایران از آمریکا به ۵۲۷ میلیون دلار بالغ شد، یعنی ۹ برابر واردات این کشور در سال ۱۹۸۹. جرج بوش خطاب به خبرنگار شبکه تلویزیونی سی.ان.ان. گفت که پایان گروگان‌گیری «موانع بزرگی را که در مقابل بهبود رابطه با ایران قرار داشته‌اند، از میان برداشته است... البته همان طور که می‌دانید، ما هنوز مشکلاتی در این زمینه داریم، اما من به شما قول می‌دهم که این موضوع را با دقت پی‌گیری کنم.»^{۱۲} از جانب ایران نیز علائم مثبتی می‌رسید. در انتخابات چهارمین دوره مجلس، تندروها شکست خوردند و طرفداران هاشمی رفسنجانی، که از افراد جوان‌تر و تحصیل کرده‌تر تشکیل شده بودند و به نظر می‌رسید که از پشتیبانی نیروهای اجتماعی وسیع‌تری برخوردار بودند، بر مصدر کار نشستند. هشت تن از اعضای نهضت آزادی ایران که به جرم فعالیت‌های ضد رژیم بازداشت شده بودند از زندان آزاد شدند. قوانین جدیدی که سرمایه‌گذاری خارجی را تسهیل می‌کرد، تصویب شدند و سرانجام توجه بیشتری به نمادهای ملی (غیر مذهبی) معطوف گشت. جواهرات سلطنتی برای اولین بار بعد از انقلاب به نمایش گذاشته شد و هاشمی رفسنجانی در بازدید از تخت جمشید، که اولین

بازدید یک شخصیت کشوری از این بنای تاریخی به شمار می‌رفت، یادآور شد «ملت ما باید بدانند که ملتی بدون تاریخ نیست». ۱۳ در همین راستا می‌توان از تغییر مجدد نام باختران به کرمانشاه یاد کرد.

معضل اتمی

مقامات رسمی اسرائیل همچنان بر مسئله استفاده تسلیحاتی ایران از نیروی اتمی پافشاری می‌کردند. رئیس اطلاعات ارتش اسرائیل، ژنرال اوری ساگی به خبرنگاران گفت که اگر اسرائیل کاری نکند، ایران تا پایان قرن میلادی به سلاح اتمی دست خواهد یافت و این مشکل عظیمی خواهد بود. او از آمریکا خواست که در این مورد از خود عکس العمل جدی نشان بدهد.

چند روز پس از آن رئیس نیروی هوایی اسرائیل پیشنهاد استفاده از نیروی نظامی را برای پیشگیری از این مسئله مطرح کرد: «ما باید به هر طریقی، چه دیپلماتیک و چه نظامی از حضور سلاح اتمی در خاور میانه جلوگیری کنیم... ارتش اسرائیل باید توانایی‌های ایران در این زمینه را مورد بررسی قرار دهد و امکانات مقابله با آن را فراهم آورد». ۱۴ تهران این سخنان را به منزله تهدید اسرائیل در بمباران نیروگاه‌های نیعه ساخته اتمی خود تلقی کرد.

گویای نتیجه
این امر که ما
به تنها
ابرقدرت تبدیل
شده ایم، آن
است که
واقعیت باید
آن چیزی باشد
که می‌گوییم
هست.

در ماه‌های تابستان ۱۹۹۲ اتفاق خاصی در زمینه ارتباط سه جانبه ایران، آمریکا، اسرائیل نیفتاد. انتخابات در آمریکا و اسرائیل به اوج خود نزدیک می‌شد و هاشمی رفسنجانی در پی تنظیم رابطه دولت خود با مجلس جدید بود، مجلسی که هر چند ترکیبی محافظه کارانه داشت اما خواسته‌هایش از مجلس پیشین کمتر نبود. در ماه اکتبر شیمون پرز وزیر امور خارجه کابینه رامین، بار دیگر سخنانی را که اول بار هرتزگوگ به زبان آورده بود، در تلویزیون فرانسه تکرار کرد: «ایران بزرگ‌ترین خطر و بزرگ‌ترین مسئله در خاور میانه است... زیرا در پی به دست آوردن سلاح اتمی است، هر عین حالی که مشوق مبارزه جوئی مذهبی است». ۱۵

درست در همین موقع با طوفانی از گزارش‌های مختلف ژورنو هستیم مبتنی بر اینکه ایران برنامه وسیعی را برای دستیابی به سلاح اتمی ریخته است. منشأ اکثر این گزارش‌ها اداره اطلاعات اسرائیل بود. ۱۶ با توجه به این حملات که درست پیش از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا شکل می‌گرفت بود که روزنامه نیویورک تایمز مقاله‌ای در باب تبلیغات اسرائیل به چاپ رساند و نوشت: «اسرائیل هرچند نه به طور رسمی، ولی تقریباً با همان لحن برای رئیس‌جمهور جدید آمریکا در زمینه سیاست خارجی پیامی فرستاده است: مراقب ایران باشید». ۱۷

این پیام نزد کلینتون، کاندید ریاست جمهوری آمریکا گوشی شنوا پیدا کرد. کلینتون در مصاحبه‌ای با مجله میدل ایست اینسایت، چهار روز مانده به انتخابات در پاسخ به پرسش‌هایی که در

مورد برنامه عملی او در خاور میانه مطرح شد- چنین پاسخ داد: «من با جدیت بسیاری برای جلوگیری از خطر موشک‌ها در خاور میانه تلاش خواهم کرد و تأکید بسیاری بر لزوم همکاری بین‌المللی برای آنکه سلاح‌های کشتار جمعی از دسترس کشورهای همچون ایران، عراق، سوریه و لیبی دور بماند، خواهم داشت.»^{۱۸} با این سخنان هر گونه چشم‌انداز آشتی بین ایران و آمریکا از بین رفت و حسن نیت جرج بوش نیز فراموش شد. طرفداران بوش نیز وارد بازی شدند و با در نظر داشتن برنامه‌ای را برای جلوگیری از ارسال آنچه خود ابزارهایی با استفاده دوگانه، یعنی نظامی و غیرنظامی، می‌نامیدند ارائه دادند.

ایران تا آنجا که در توانش بود اتهام اتمی را که به او وارد می‌شد، رد می‌کرد. محمد آیت‌اللهی، نماینده ایران در سازمان بین‌المللی انرژی اتمی به یک خبرنگار آمریکائی گفت: «تمامی برنامه‌های اتمی ایران صلح‌آمیز هستند و صلح‌آمیز باقی خواهند ماند... و این یک تبلیغ نیست. این سیاستی است که دولت ایران پیش گرفته است... برنامه‌ریزی تسلیحاتی کار آسانی نیست. دسترسی به سیکل کامل سوخت اتمی میلیاردها دلار پول احتیاج دارد... سازمان بین‌المللی انرژی اتمی به خوبی از آنچه ما در اختیار داریم آگاه است و چنانچه کمترین شکلی در این زمینه دارید می‌توانید ما را از آن آگاه سازید. برخورد ما در این زمینه کاملاً شفاف است.»^{۱۹} اما این صحبت‌ها هیچ اثری نداشت.

تولد سیاست مهار دوگانه

در خلال مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۱۹۹۲، مارتین ایندایک سرپرست «مؤسسه سیاستگذاری برای خاور نزدیک واشنگتن»، سفارش مقاله‌ای را درباره ایران به همکاران خود در مؤسسه داد. این مؤسسه که چند سالی به متولّد منبع اصلی سیاست‌گذاری برای دولت آمریکا مطرح شده است، به بازتاب نقطه نظرات طرفداران حزب کارگر در جمع یهودیان آمریکا شهرت دارد. ایندایک که پژوهشگری استرالیایی‌ال‌ام‌اس‌آی است و در زمینه صلح اعراب و اسرائیل تخصص دارد، در آن سال‌ها به مثابه مغز متفکری در میان سیاست‌گذاران واشنگتن شهرت یافت. مقاله‌ای که سفارش داده شده بود تقریباً همزمان با پذیرش مارتین ایندایک به عنوان شهروند آمریکایی و نیز پذیرش او به عنوان عضو اصلی شورای امنیت ملی برای مسائل خاورمیانه در دولت کلینتون، به پایان رسید.^{۲۰} بنا به مطالب مندرج در این مقاله «میانه‌روها در ایران خطر بزرگ‌تری از تندروها برای ثبات خلیج فارس و منافع غرب تشکیل می‌دهند». چرا که «میانه‌روها سعی خواهند کرد «حوزه نفوذ ایران» را در جمهوری‌های شوروی سابق از نو احیا کنند. آنها با صلح اعراب و اسرائیل مخالفت و از حملات گروه‌های تروریست علیه اسرائیل و اصولاً جنبش‌های بنیادگرایی اسلامی در سراسر جهان پشتیبانی خواهند کرد. سعی ایران در متزلزل ساختن حکومت‌های منطقه که «روی کار آمدن گروه طرفدار ایران در ترکیه و عربستان را تسهیل کند» بخش دیگری از ادعاهای نوشته نامبرده بود. برپایه یک چنین تحلیلی

بود که نوشته مذکور به این نتیجه می‌رسید که «بهترین پاسخ آمریکا به ایران، اتخاذ سیاست مهار می‌باشد»^{۲۱}

در ماه مه ۱۹۹۳، مارتین ایندیک به موسسه پیوست و اولین سخنرانی سیاسی خود را به عنوان یکی از مقامات کاخ سفید انجام داد. در این سخنرانی او برای اولین بار سیاست جدید آمریکا را در خلیج فارس، با عنوان «مهار دو جانبه»، که هدف از آن سیاست مهار ایران و عراق بود تشریح کرد.^{۲۲} ایران و عراق هر دو به دنبال دو جنگ خلیج فارس به حالتی استثنایی آسیب‌پذیر به نظر می‌رسیدند و این سیاست جدید بر آن بود که از این موقعیت استفاده کرده و تغییراتی اساسی را تحمیل کند. در مورد

ایران، این سیاست تغییر رفتار ایران را در پنج حوزه زیر طلب می‌کرد: (۱) پشتیبانی از تروریسم جهانی، (۲) پشتیبانی از حماس و تلاش در تخریب مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل، (۳) ایجاد تشنج از طریق پشتیبانی از جنبش‌های اسلامی در سودان و سایر کشورها، (۴) دستیابی بر تسلیحات متعارف که سلطه ایران را بر خلیج فارس تامین می‌کند و (۵) تلاش برای به دست آوردن سلاح‌های کشتار جمعی.

در ارتباط با
ایران، ما
آمریکایی‌ها
حتی چندان در
بکار بردن
کلمات و اتخاذ
گفتار
بی‌توجهیم که
خود به آنچه
بر دیگران
نمی‌پسندیم،
عمل می‌کنیم.

به نظر او ایالات متحده در پیگیری این سیاست، باید قدرت‌های اروپایی، ژاپن، روسیه و چین را به پس زدن تقاضاهای ایران برای خرید اسلحه‌های متعارف و کشتار جمعی قانع سازد. زیرا این خریدها می‌تواند تهدیدی برای منطقه به شمار آید. ایالات متحده همچنین باید با تقاضاهای ایران برای کسب وام از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مخالفت کند و از متحدانش بخواهد که همچنان ایران را تحت فشار قرار دهند. یعنی آنها باید بدانند «که نمی‌توانند روابط اقتصادی عادی با ایران داشته باشند». به نظر او «ایران هنوز با مخالفت بین‌المللی» آنچنان که عراق با آن مواجه است، روبرو نمی‌باشد.

بازگو شدن این سیاست چندان هم غیرمنتظره نبود؛ وارن کریستوفر، وزیر امور خارجه آمریکا، گزارشی را از سفر خود به خاور میانه به سنا ارائه داده بود. در بخشی از این گزارش آمده است: «ما بر این نظریه که ایران یکی از اصلی‌ترین منابع پشتیبانی از گروه‌های تروریست در سراسر جهان است. وقتی که در خاور میانه بودم، به این مسئله پی بردم که ترس عمیق از ایران به دلیل پشتیبانی اش از تروریسم، امری معمول نزد تعداد زیادی از رهبران کشورهای منطقه است. ... علاوه بر این تلاش پیگیر ایران برای دسترسی به سلاح‌های کشتار جمعی ایران را در مقام یک یاغی بین‌المللی قرار می‌دهد»^{۲۳}

تلاش‌های دیپلماتیک

در صحبت‌ها و تبادل نظرهایی که با افراد مختلف در کاخ سفید، از جمله آقای ایندیک،

داشتم، این مطلب برایم روشن شد که مقامات رسمی در کاخ سفید، وزارت امور خارجه، وزارت دفاع و سازمان سیا نظر یکسانی نسبت به این دیدگاه ندارند.

این تفاوت ها دو ماه بعد کاملاً آشکار شد. ادوارد جرجیان، مشاور وزیر امور خارجه در امور خاور نزدیک تفسیر جالب توجه و البته بدیعی را از سیاست مهار دو جانبه ارائه داد. او یادآور شد که کلمه «دو جانبه» اهدأ به این معنا نیست که دولت آمریکا ایران و عراق را یکسان می‌شمارد. او همچنین به طرز آشکاری از استفاده از کلمه «مهار» پرهیز کرد. علاوه براین او به برنامه پیشگیری از روند از روابط اقتصادی عادی با ایران اشاره ای نکرد و یادآور شد که ایالات متحده قصد «تحریم کامل ایران» را ندارد. او اشاره ای به این موضوع که ایالات متحده سعی خواهد کرد مانع از دستیابی ایران به سلاح های متعارف شود، نیز اشاره ای نکرد. همچنین یادآور شد که ایالات متحده قصد براندازی حکومت را در ایران ندارد و نیز بر آن نیست که سلیقه خود را در مورد نوع حکومت به ایران تحمیل کند. او چندین بار تکرار کرد که ایالات متحده آماده ملاقات با مقامات رسمی ایران بدون تعیین هیچگونه پیش شرطی است. ادوار جرجیان به روشنی بر این مسئله تاکید کرد که هدف سیاست ایالات متحده ایجاد خصومت دائمی نیست، بلکه عملکرد با حسن نیتی است برای آنکه تغییراتی را در رفتار ایران پدید آورد.^{۲۴}

هرچند موضع جرجیان که به تأیید کاخ سفید نیز رسیده بود، به گونه ای دیپلماتیک و با در نظرگیری حساسیت های ایران فرموله شده بود، ولی در واقع چیزی جز بیان دیگر همان سیاست نبود. در واقع نیز می شد حدس زد که سخنرانی ابتدایک بیانگر سیاست واقعی و سخنرانی جرجیان بیان دیپلماتیک آن بود. هرچند در سخنرانی ها و مقالات بعدی کاخ سفید، اثراتی از نگرانی وزارت امور خارجه به چشم می خورد، اما این نگرانی ها بدون نتیجه ای عملی باقی ماند.



تعجب آور است که خصمانه ترین حملات از جانب خود وزیر امور خارجه صورت می گرفت. وارن کریستوفر، به میانه روی و دقت در استفاده از کلمات مشهور است، اما در مورد ایران هیچ حدی را رعایت نمی کرد. کلمه «یاغی» را او اولین بار در مورد ایران بکار برد و سپس کلمات دیگری همچون «خاطی» و دیگر مترادف های آن را وارد سخنان خود نمود. به گفته دیپلمات های خارجی، وقتی که صحبت از ایران به میان می آید، او آرامش معمول خود را از کف می دهد. مواضع شدیداً خصمانه وارن کریستوفر^{۲۵} یادآور مواضع مشابهی است که هشت سال پیش از این وزیر دفاع اسبق ایالات متحده، واینبرگر، در قبال نه فقط سیاست بلکه حکومت و رهبران کشور ایران اتخاذ می کرد.^{۲۶} آنچه باید به خاطر سپرد، این است که این مطالب دور از عقل، بیشتر با سیاست عملی آمریکا خواناست تا مواضع رسمی مقامات این کشور دال بر پذیرفتن انقلاب ایران به منزله یک واقعیت. و برداشت تهران نیز همین بود.

سیاست جدید آمریکا بسیار مورد استقبال اسرائیل قرار گرفت. شیمون پرز در گزارشی به کتبت (مجلس نمایندگان) اعلام کرد که «باید بپذیریم که بهتر آن است که ایالات متحده و نه ما رهبری این برنامه را به دست بگیریم. اگر ما تنها بودیم، جنگیدنمان معنا داشت. اما اگر ایالات متحده آمریکا بخواهد رهبری را به دست گیرد، تاثیر و ارتباطات او به مراتب از ما بیشتر است.^{۲۷} معیناً این سیاست طرفداران چندانی در سایر کشورها به دست نیاورد؟ اروپا، ژاپن، اردن و حتی مصر و کشورهای خلیج فارس که قاعدتاً می بایست پشتیبانان اصلی این سیاست می بودند، سکوت اختیار کردند یا اگر آشکارا رعایت ادب را نمودند، در خفا بر عدم جدیت آن تاکید داشتند. هر چند این کشورها نظر لزوماً مثبتی نسبت به ایران نداشته باشند، باز هم بر این باورند که متزوی و متهم کردن دائم ایران، تاثیر دلخواه را نخواهد داشت.

قضیه کونکو

سیاست مهار دو جانبه ایالات متحده تا ماه مارس ۱۹۹۵ توجه کمی را به خود معطوف داشت. در این تاریخ، شرکت نفتی آمریکایی کونکو اعلام کرد که برای توسعه دو میدان گاز طبیعی در خلیج فارس با شرکت ملی نفت ایران به توافق رسیده است. بسیاری از تحلیل گران بر این باور بودند که ایران به قصد، شرکت آمریکایی را بر رقیب فرانسوی اش ترجیح داده تا نشان دهد که علیرغم وضعیت روابط سیاسی اش با آمریکا، آماده انجام معاملات تجاری با این کشور می باشد. اما در واشنگتن، این قرارداد به منزله نقض دکترین مهار تلقی شد. وارن کریستوفر فوراً مخالفت خود را با آن اعلام کرد: «ما بر این باوریم که ایران کشوری یاغی است. کشوری است که تروریسم را در منطقه رواج داده و روند صلح را به خطر انداخته است... به هر کجا که بنگرید، تاثیر سوء حضور ایران را در منطقه خواهید دید.^{۲۸}

قرارداد کونکو همچنین مسائل دیگری را آشکار ساخت؛ از جمله آنکه شرکت های آمریکایی در سال های متوالی مقادیر قابل توجهی از نفت ایران را برای صدور به پالایشگاه های خارج از آمریکا خریداری کرده اند. هر چند که این خریدها کاملاً قانونی بوده است، اما افشاء آن، دولت کلینتون را در وضعیت مشکلی برای وادار کردن سایر کشورها به اعمال محدودیت در تجارت و اعطای وام به ایران، قرار داد.

ادگار برونفمن، عضو هیئت مدیره شرکت دوپون دو نومور، شرکت مادر کمپانی کونکو، اعلام کرد که او و سه تن از بستگانش علیه این قرارداد رأی خواهند داد. برونفمن که از فعالان کنگره جهانی یهود و مجامع مشابه در آمریکا است، امضای این قرارداد را آبروریزی تلقی می کرد و او که از پشتیبانان پروپاقرص سیاست انزوای ایران بود، بالاخره موفق به فسخ این قرارداد شد. کلینتون در ۱۵ مارس ۱۹۹۵ دستورالعملی مبنی بر ممنوعیت عقد چنین قراردادهایی را با ایران صادر کرد و شرکت دوپون اعلام کرد که قرارداد را ادامه نخواهد داد.

معهدنا قضیه کونکو عکس العمل های سیاسی جدی ای را در داخل آمریکا سبب شد. سناتور آلفونس داماتو، که پیش از این لایحه ای را مبنی بر تحریم خرید نفت ایران توسط شرکت های آمریکایی به سنا ارائه داده بود، اکنون لایحه دیگری را پیشنهاد می کرد که بازار آمریکا را بر روی کالاهای تمامی شرکت هایی که با ایران مبادلات تجاری داشته باشند، می بست. این لایحه از پشتیبانی کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل (AIPAC) گروه فشار قدرتمند اسرائیل در مجالس آمریکا برخوردار شد. در برنامه عمل این کمیته آمده است که «ایران در مقایسه با سایر یاغی های بین المللی مانند کوبا، عراق، لیبی و کوره شمالی مورد تحریم های نسبتاً ضعیف تری قرار دارد» همچنین این گزارش پیش بیننده بود که لایحه داماتو به تصویب خواهد رسید.^{۲۹} اوزی لوبراتی، سفیر سابق اسرائیل در ایران که مسئولیت مذاکرات در مورد رون آزاد را بر عهده داشت، سقوط قریب الوقوع دولت ایران را پیش بینی کرد و بر این نظر بود که حکومت های غریبی باید «با وارد کردن شوک های اقتصادی به ایران، سقوط آن را تسریع کنند»^{۳۰}

بدین ترتیب بود که دولت کلینتون با این خطر روبرو شد که نمایندگان جمهوری خواه کنگره از وی بر سر موضوعی که برای سیاست خارجی اش در خاورمیانه کلیدی به شمار می آید، پیشی بگیرند؛ و همچنین با این خطر که شکافی در میان مطمئن ترین طرفداران داخلی اش ایجاد شود. وارن کریستوفر به سرعت در مقابل مجامع متنفذ یهودی ظاهر شد تا باز هم با کلماتی خصمانه تر به توصیف ایران بپردازد و «پیشنهاد کند که آمریکا تحریم های شدیدتری را در قبال ایران اعمال

**این برخورد را
نه به آن خاطر
که ایران واقعاً
خطری برای ما
محسوب
می شود دنبال
می کنیم، بلکه
دقیقاً به این
دلیل که ایران
دیگر برای ما
خطری ندارد.**

نماید. ۳۱ چندین هفته بعد، کلیتون در کنگره بین‌المللی یهود در نیویورک شرکت کرده و اعلام نمود که فرمان اجرایی دیگری را امضاء خواهد کرد مبنی بر ممنوعیت همه‌گونه معامله تجاری بین ایران و آمریکا و نیز تا حد امکان ممنوعیت هرگونه تماس شخصی با ایران. این فرمان در ششم ماه مه ۱۹۹۵ به امضاء رسید و سی روز پس از آن به اجرا گذاشته شد. سیاست مهار دوجانبه کامل شده بود.

و سرانجام؟

سیاست «مهار دوجانبه» آمریکا در قبال ایران مسبب‌های متفاوتی داشت. همانگونه که یادآوری شد، تحریک اولیه و شتاب‌بندی این سیاست در اسرائیل ریشه گرفته بود. از همان ابتدا این سیاست با سیاست آمریکا در قبال مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل، یعنی با مهم‌ترین ابتکار سیاست خارجی آمریکا، گره خورد. در عین حال این سیاست انعکاس نیازهای داخلی دولت آمریکا، به ویژه تلاش دولت کلیتون برای ادامه پشتیبانی قوی مجامع یهودی از این دولت نیز بود؛ از طرفی دیگر، این سیاست در رابطه دولت با کنگره و ترغیب اذهان عمومی آمریکا به پشتیبانی از دولت نیز بسیار موثر افتاد، چرا که ایران در اذهان عمومی مترادف با تروریسم و بحران گروگان‌گیری دهه ۱۹۸۰ بود.

در عین حال دولت واشنگتن نیاز ناگفته‌ای به یک دشمن همه‌جانبه داشت تا از طریق آن بتواند در دوره‌ای که سیاست‌ها و بودجه‌های موسسات دولتی بازبینی می‌شدند، برنامه ریزی استراتژیک و بودجه‌های سازمان‌های دولتی را توجیه کند. و سرانجام می‌توان فکر کرد که انتقاد شدید از ایران میل به انتقام گرفتن از حکومتی را که ایالات متحده آمریکا را تحقیر کرده بود و مسبب اصلی شکست کارتر به حساب می‌آمد را نیز ارضاء می‌کرد. به عنوان یکی از افرادی که در مذاکرات مربوط به بحران گروگان‌گیری در سال‌های ۸۰ و ۸۱ شرکت داشت، این عکس‌العمل برآیم تا حدی قابل درک است.

معهدنا، حتی اگر تمامی دلایلی که در بالا عنوان شد، حقیقت داشته باشد (که من فکر می‌کنم حقیقت دارد)، هنوز چیزی در مورد خود این سیاست به ما نمی‌گوید. منشاء یک سیاست و اهداف سیاست‌گذاران می‌تواند از جنبه باستان‌شناسی سیاسی اهمیت داشته باشد، اما سیاست‌های درست بسیاری از اوقات به دلایل اشتباه اتخاذ می‌شوند، به همانگونه که سیاست‌های نادرست می‌توانند بهترین اهداف را همچون منشاء داشته باشند.

اسرائیل مدعی است که تلاش او برای شناساندن ایران به منزله مهم‌ترین خطر خاورمیانه را باید با تلاش‌های یک‌تته او علیه صدام حسین و برنامه اتمی‌اش در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ مقایسه کرد؛ یعنی زمانی که دیگران مشوق شکیبایی و گفت‌وگو بودند. مقامات رسمی دولت کلیتون می‌توانند چنین استدلال کنند که سیاست‌های گذشته مبنی بر مذاکره با ایران فقط به تحقیر بیشتر، فریب و در نهایت رسوایی منجر شده است آنها همچنین استدلال می‌کنند که با ایران فقط می‌توان به زبان تحریم دائم صحبت کرد و از آنجا که هم‌اکنون ایران در شرایط سخت اقتصادی به سر می‌برد، موقع برای

اعمال آن فرا رسیده است. علاوه بر این، فروپاشی شوروی و پیروزی نظامی آمریکا بر عراق، ایالات متحده را در وضعیت مناسبی برای اعمال فشار بر ایران قرار داده است. از دید دولت آمریکا با آن که جلب همکاری دیگران در این زمینه مطلوب است ولی، در عین حال غیبت یک چنین همکاری مانع از اعمال یک جانبه سیاست فشار و مهار نیست.

ارزیابی سیاست مهار دوجانبه

هر سیاست خارجی باید موضوع دوازمون اساسی قرار گیرد:

۱- آیا امکان عملی اینکه این سیاست به اهداف خود برسد، وجود دارد یا خیر؟ و

۲- آیا مضرات آن بیشتر است یا مزایایش؟

چنانچه به سیاست مهار دوجانبه توجه کنیم، درمی یابیم که این سیاست در هر دوی این آزمون ها نا موفق می باشد. یک سیاست واقع بینانه باید حداقل بر اساس داده های صحیح بنا شده باشد. و حال آنکه شناسه های ما از ایران که سیاست ما را در این زمینه توجیه می کند، چندان اغراق آمیز و اشتباه هستند که اعتبار خود سیاست را نیز زیر سؤال می برند. درست است که نمی توان ایران را به عنوان یکی از اعضاء نمونه جامعه بین الملل به شمار آورد و یا اینکه دیگر نباید نگران رفتار وی بود. در این زمینه ها ایران هنوز راه طولانی ای در پیش دارد. درست است که بسیاری از عملکردهای ایران نگران کننده هستند و باید شناسایی شوند و در تغییر آنها سعی شود. اما اینکه هر بار که اتفاقی در نقطه ای از جهان می افتد، نام ایران را به زبان بیاوریم، نیز درست نیست. علاوه بر این بسیاری از اوقات محکوم کردن ایران بر شواهد نامطمئن و حتی ناموجود متکی است. دیگر آنکه اهمیت ندادن به تغییراتی که در ایران رخ داده است، تغییراتی که اگر متحدین عرب ما در منطقه به آن دست می زدند، مورد پشتیبانی و تاکید ما قرار می گرفت نیز شگفت انگیز است؛ این برخورد نمی تواند مبنای سیاستی عقلانی را تشکیل دهد و بیشتر به تثبیت عملکردهایی که نمی پسندیم، خواهد انجامید، تا تغییر آن. ایران امروز مطمئناً خطر کمتری برای آمریکا و همسایگان خود دارد تا ایران پانزده سال پیش. همین یک واقعیت خود به تنهایی اشتباه بودن لحنی را که واشنگتن و اورشلیم اتخاذ کرده اند، و حتی یک خواننده معمولی روزنامه را نیز به شک و اطمینان دارد، اثبات می کند. ایران بنا به اقتضای زمانه و نه از روی انتخاب، تغییر کرده است. قدرت نظامی ایران امروز بسی کمتر از قدرت او در فردای انقلاب است. ایران امروز نمی تواند برنامه نظامی مستمری را خارج از مرزهای کشورش پیگیری کند. مشکلات اقتصادی باعث شده که کمک ایران به سایر کشورها در مقایسه با پنج سال پیش به طور چشمگیری کاهش پیدا کند. کسانی که سال های پیش از کمک ایران سود می بردند، امروز از نرسیدن این کمک ها شاکی هستند. درست است که ایران گفتاری مبنی بر پشتیبانی از برخی از گروه های مخالف در کشورهای همجوار دارد، حتی کشورهای عرب همسایه ایران نیز اذعان دارند این کشور

دیگر فعالیتی هم سنگ آنچه که در سال های اول بعد از پیروزی انقلاب داشت، ندارد.

ایران یکی از پشتیبانان میثاق بین المللی منع استفاده از سلاح های شیمیایی بود، میثاقی که متحدان عرب ما در منطقه از امضای آن سرباز زدند. ایران یکی از امضاء کنندگان قرارداد منع استفاده از سلاح های اتمی است و مفاد این قرارداد را کاملاً رعایت می کند. ایران برای دخالت در جنگ با عراق یا پیچیده تر کردنش اقدامی نکرد و در برنامه تحریم عراق بیشتر از دیگر همسایگان عراق، یعنی اردن و ترکیه، راعی تحریم های سازمان ملل علیه عراق بود. مشارکت مثبت ایران در کنفرانس جمعیت قاهره حتی ستایش شرکت کنندگان آمریکایی را نیز برانگیخت. نقش میانجی او در افغانستان، تاجیکستان و آذربایجان به آرام کردن تنش های موجود انجامید و تشدید آنها پشتیبانی ایران از مسلمانان چین از حدود کمک های انسان دوستانه فراتر نرفت.

آمریکا مسئله
تحریم ایران را
به شورای
امنیت سازمان
ملل ارجاع نداد
و نخواهد
داد... برای
آنکه می داند
سیاستی که
اتخاذ کرده
است کاملاً
نامتناسب با
شرایط واقعی
است.

معهدنا باید بپذیریم که در تمامی این موارد ایران بر اساس نیاز و منافع ملی رفتار کرده است. اما حتی اگر بپذیریم که ایران مانند سایر کشورها فقط به فکر منافع ملی خویش است، واقعیت فعلی او با ولزله هایی که برای او بکار برده می شود، خوانا نیست. در جایی که حتی کوچک ترین جهت گیری های مثبت را به دیده نمی گیریم، امکان بهره بری از آنها را از خود سلب می کنیم.

آمریکا در همین اواخر بحران مهی را با کره شمالی از سر گذراند. بحرانی که ناشی از تلاش هایی برای دستیابی به موافقتی در زمینه سلاح های اتمی بود. کره شمالی یکی از بسته ترین و ناشناخته ترین کشورهای جهان به شمار می آید. این کشور در آینده خیلی نزدیک به سلاح اتمی دست خواهد یافت و شاید هم اکنون نیز تعدادی از این سلاح ها را در اختیار داشته باشد. جیمی کارتر تلاش های ارزنده ای جهت برقراری رابطه با رهبران کره شمالی به عمل آورد. برای انجام این تلاش ها کدام یک از شرایط زیر را قائل شدیم؟ آیا خواستیم که کره شمالی کشور بازتری باشد؟ آیا انتظار داشتیم که در آن کشور مطبوعات بتوانند تقریباً آزادانه فعالیت کنند؟ آیا نزدیکی زمانی به دستیابی به سلاح های اتمی برای ما معیار بود؟ آیا پذیرش منظم بازرسان سازمان بین المللی انرژی اتمی را همچون معیاری برای آغاز گفت و گوها به کار گرفتیم؟ آیا مقامات رسمی کره شمالی به ما در حل مسئله حاد گروگان های آمریکایی در جنوب لبنان یاری رساندند؟

ایران از همه این شرایط برخوردار است ولی ما حاضر نیستیم از امکانات به دست آمده استفاده کنیم. و حتی چنان در بکار بردن کلمات و اتخاذ گفتار بی توجهیم که خود به آنچه بر دیگران نمی پسندیم، عمل می کنیم. زمانی که کلیتاً ابلاغیه ششم ماه مه را امضاء کرد، در توضیح تصمیم

خود مبنی بر اعمال تحریم تجاری اعلام داشت که از ابلاغیه پیشین (مربوط به کونکو) ایران به تحرکات خود که تهدیدی برای صلح و امنیت تمامی کشورهای جهان به شمار می‌رود، ادامه داده است. در واقع ایران در این فاصله هیچ کاری نکرده بود. در حالی که سناتور داماتو و AIPAC در این مدت بسیار فعال بودند، ایران کاملاً آرام بود.

تحریم ایران عملی در ردیف یک جنگ اقتصادی بود. توجه آن بر پایه تهدید صلح و امنیت بین‌المللی صورت گرفت. در عین حال ما مسئله را به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع ندادیم و نخواهیم داد. ما حتی با نزدیک‌ترین متحدانمان نیز در این باره مشورت نکردیم. چرا؟ برای آنکه می‌دانستیم که سیاستی که اتخاذ می‌کنیم با شرایط واقعی کاملاً مغایرت دارد و پشتیبانی حتی نزدیکترین متحدانمان را نیز جلب نخواهد کرد. حتی موفق به جلب پشتیبانی آن دسته از متحدانمان که در منطقه هستند و گویا بیش از بقیه، موضوع تهدید قرار دارند، نیز نخواهد شد. غیر از آمریکا و اسرائیل تنها کشوری که علناً موافقت خود را با تحریم اعلام داشت، ازبکستان بود. که به کمک‌های مالی آمریکا نیاز مبرمی دارد.

حقیقت و پیامدها

سیاست ایالات متحده در قبال ایران در دوران کلیتون پاسی توجهی کامل به واقعیاتی که در ایران در جریان است به پیش برده شده است. گویی این سیاست قرار است بازی بدون پیامدی باشد. گویی نتیجه این امر که ما به تنها ابر قدرت تبدیل شده ایم، آن است که واقعیت باید آن چیزی باشد که ما می‌گوییم هست. در کوتاه مدت شاید این فکر درست باشد. هیچ کشوری حاضر به ریسک کردن قطع رابطه خود با ایالات متحده، آن هم به خاطر کشوری مثل ایران نیست. تحریم‌ها مطمئناً شرایط سخت اقتصادی ایران را سخت‌تر خواهد کرد. سرمدآزان کشور ایران که هنوز به بازاری‌های سیاسی بین‌المللی عادت نکرده‌اند، و همچنان در اتخاذ گفتار انقلابی آسایش بیشتری احساس می‌کنند به یادگاری به ایفای نقش پیشین خویش روی خواهند آورد. شرکت‌ها، محققین و اشخاص قیمت این سیاست را خواهند پرداخت. البته مردم آمریکا متوجه این مسئله نخواهند شد و این داستان به منزله مسئله‌ای ناچیز در مقابل دیدگاه‌های کلی‌تر حتی بازگو نیز نخواهد شد.

قیمت واقعی این سیاست را همانند دیگر موارد اشتباهات گذشته آمریکا در قبال ایران، بعداً خواهیم پرداخت. گویی عنصری در ایران وجود دارد که سیاست‌گذاران آمریکایی را به اغراق می‌کشاند. زمانی که ایالات متحده هم پیمان شاه بود، ما نه فقط به برقراری رابطه‌ای حسنه با یک مستبد دست‌آموز دیگر اکتفا نکردیم؛ بلکه افسانه شاه را به منزله اندیشمند بزرگ استراتژیک قرن

ما نمی‌خواهیم
ایران را به
عنوان آن
چیزی که
هست
بپذیریم...
یعنی کشوری
که تا دستیابی
به سامان
سیاسی در
خور خویش،
شاهد تجربیات
سیاسی
متعددی خواهد
بود.

پذیرفتیم و مسئولیت حفاظت از منافع خود را در خلیج فارس به وی سپردیم، و اجازه‌ی قید و شرطی که به او در استفاده از سلاح‌های خود دادیم، تا به آن روز به کس دیگری نداده بودیم. وقتی او سقوط کرد، ما دیگر شبکه‌ی امنیتی‌ای در خلیج فارس نداشتیم، علاوه بر این متعجب نیز بودیم که وارثین قدرت او ما را مسبب تمامی این اشتباهات بدانند. ما برای ناآگاهی خودخواسته‌ی خویش قیمت دردناکی پرداختیم.

امروزه نیز نمی‌خواهیم ایران را به عنوان آن چیزی که هست بپذیریم؛ یعنی کشوری با اندازه‌ی متوسط، با سابقه‌ی ای انقلابی و مشکلات اقتصادی و اجتماعی. کشوری که تا دستیابی به یک سامان سیاسی که در خور اوست، شاهد نوسانات سیاسی مکرری خواهد بود. آنجا که تصور خود از ایران را به جای تصویر واقعی او می‌نشانیم، و از آنجا که خاطره‌ی خود از ایران دهه‌ی ۸۰ را به جای آنچه امروز ایران به آن تبدیل شده است، می‌گیریم امکان تأثیر گذاری بر ایران آینده را که تقریباً بدون آنکه مورد توجه قرار گیرد در حال تغییر است، از خود سلب می‌کنیم.

ایران کشوری است که در آن رابطه‌ی جدیدی میان اسلام و دولت به آزمون گذاشته شده است. این روند طولانی و پرتلاطم خواهد بود و نتیجه‌ی آن نامعلوم. نامعلوم از این جهت که هیچ پدیده‌ای را نمی‌توان تا به سرانجام خویش نرسد، شناخت. این روند هم سویه‌ای آشکار دارد و هم سویه‌ای پنهانی. آشکار است آنجا که بحث‌های سیاسی و فلسفی در مجلس و در صفحات روزنامه‌ها و مجلات جریان دارد، و پنهان است آنجا که هیچکدام از طرف‌های درگیر در این مبارزه نمی‌خواهند بپذیرد که الگوی جدیدی برای حل مشکلات امروزی کشور الزامی است.

بخشی از این تغییرات را باید به حساب روند فراگیری گذاشت. همانطور که سایر محققین یادآور شدند، الگوی مشخصی برای تمامی حوزه‌های عملکرد یک حکومت اسلامی وجود ندارد. هر چند متفکرین اسلامی بر این نظر باشند که مذهب می‌تواند تمامی قواعد لازم برای حکومت کردن را در اختیار بگذارد، و اقلیت این است که فعلاً حکمرانان حکومت اسلامی ایران مجبور به ابتکار عمل در بسیاری از حوزه‌ها هستند. جمهوری اسلامی ایران که هم اکنون هفدهمین سال تاسیس خود را طی می‌کند، تجارب متفاوتی را پشت سر گذاشته است. در ابتدا با نظامی پارلمانی کار خویش را آغاز کرد و سپس به نظام ریاست جمهوری روی آورده در آغاز با کنترل جمعیت به شدت مخالف بود، هم اکنون از مبلغین آن است. در ابتدا مالکیت دولتی در اکثر صنایع بزرگ را برگزید، و هم اکنون به دنبال راهی برای خصوصی سازی اقتصاد است. قوه قضاییه تا به حال دوبار تشکیلات خویش را تغییر داده است. پیشنهادهای متفاوتی که در حوزه اصلاحات ارضی ارائه شده است، نتوانسته تا بحال توافق عمومی را موجب شود. بانک‌های کشور طبق قانون نباید بهره ثابت و از پیش تعیین شده‌ای را به سپرده‌های مردم بپردازند، اما شعب آنها در خارج در این امر آزادند.

کمر حوزه‌ای از مسائل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است که در ستون‌های مطبوعات نوپا و

سرزننده ایران موضوع بحث قرار نگیرد. از فساد مالی و اداری گرفته تا سوء مدیریت و حتی موضوعات حساسی همچون نقش روحانیت در سیاست به بحث گذاشته می شود. در واقع، سیاست خصمانه ایالات متحده که همه ایرانیان را به یک چشم می نگرد، فقط به ضرر کسانی است که علیرغم تمامی مشکلات سعی در طرح معضلات جامعه و حل آن دارند.

ما سیاست رودرروئی با ایران را پیش گرفته ایم. این برخورد را نه به آن خاطر که ایران واقعاً خطری برای ما محسوب می شود، دنبال می کنیم، بلکه دقیقاً به این دلیل که ایران دیگر برای ما خطری ندارد. اگر ایران واقعاً برای ما خطری محسوب می شد به دنبال راه های عملی برای مقابله با آن می گشتیم، همانگونه که در مورد کره شمالی عمل کردیم. بدبختانه سیاستی که در قبال ایران اتخاذ کرده ایم، یعنی سیاست منزوی و بدنام کردن ایران، می تواند این کشور را به کره شمالی دیگری تبدیل کند.

وقتی که در پی رویارویی برآیم، معمولاً به پیدا کردن دشمن هم موفق می شویم. زمانی که وارد منطق خصومت می شویم، باید بدانیم که سیاست های ما می تواند نتایجی به همراه داشته باشد که از هدف اولیه ما که همانا دشوار کردن زندگی برای ایران است، فراتر رود. این نکته را به خوبی در توضیحات دو تن از مقامات دولتی درباره نوع رابطه ای که آمریکا می بایست در قبال چین اتخاذ کند، باز می یابیم. در پاسخ به این پرسش که آمریکا چرا سیاست مهار را در قبال چین اتخاذ نمی کند، ویستون لرد، مشاور وزیر امور خارجه در مورد آسیای شرقی و اقیانوسیه، چنین پاسخ می دهد: «اتخاذ سیاست مهار به این معنا خواهد بود که ما چین را دشمن خود به شمار بیاوریم، و این خود بهترین راه برای اثبات تحقق پیش بینی ها است. ژوزف نای، مشاور وزیر دفاع در مسائل امنیت بین المللی حتی از همتای خود در وزارت امور خارجه نیز روشن تر بود: «اگر شما چین را به منزله دشمن به شمار آورید، در آن صورت حتماً یک دشمن خواهید داشت.»^{۳۳} این گفته ها در مورد ایران نیز کاملاً صدق می کند. با توجه به کارنامه منفی سیاست های ایالات متحده در قبال ایران و نتایج نامطلوبی که به بار آورده است، باید آگاه باشیم که این اقدام اخیر نیز سرانجامی خواهد داشت که با آنچه ما امروز در فکر داریم، تفاوت اساسی دارد.

* این مقاله برای اولین بار در نشریه (Contention)، سال پنجم، شماره ۲ ژانویه ۱۹۹۶ صفحات ۷۸ تا ۵۹ به چاپ رسیده و با موافقت نرسیده در اینجا متن فارسی آن ارائه می گردد.

یادداشت ها

۱. رجوع کنید به سخنرانی فتنانجه در روزنامه نیویورک تایمز، ۲۱ ژانویه، ۱۹۸۹، ص ۱۰، گفته های غیر رسمی وی نیز در گزارشات آسوشیيتد پرس همان روز آمده است.
۲. به طور مثال رجوع کنید به سرمقاله روزنامه اطلاعات، ژانویه ۲۳، ۱۹۸۹، آمده است که ایران باید از موقعیت استفاده کند و پیشنهاد آمریکا را قبول کند و گروهکها را آزاد سازد.

۳. برای نمونه خوبی از بازگویی اتفاقات آن دوران رجوع کنید به
Iran Paid for Release of Hostages: Tehran Gave Captors Upto \$2M for Each, Officials Say, The Washington Post, Jan. 19, 1992, pp. 1, 21.
۴. برای خلاصه وقایع رجوع کنید به فین سیلینو، روزنامه نیویورک تایمز، ۶ دسامبر ۱۹۹۱، صص ۱۲، ۱.
۵. برای نمونه رجوع کنید به *The Terrorist Payoff in the Hostage Deal, David Halevy*، روزنامه نیویورک تایمز، ۲۷ دسامبر ۱۹۹۱. بوری لوربلی، مقام دولت اسرائیل و مسئول سبب‌است آن در لبنان، گفت که کشف بزرگی در رها نشدن آزاد نشان داد. *روزنامه The Jerusalem Post*، ۲۶ دسامبر (۱۹۹۱).
۶. روتیز، ۵ فوریه ۱۹۹۲.
۷. داستان هفته نغمه یهودان و لشنگتن در گزارشات آسوسیتد پرس روز منعکس شد و در روزنامه ولشنگتن پست ۳۰ ژانویه ۱۹۹۲ به چاپ رسید. داستان مشابهی، گزینا مستفلا به نوشته دوکلاس فرانتر و مورای ولس ۱۳ فوریه ۱۹۹۲ در روزنامه لوس آنجلس تایمز چاپ شد.
۸. روزنامه وال ستریت جورنال، ۱۳ مارس ۱۹۹۲، ص ۱.
۹. معاون وزیر وقت، بنیامین نتانیاهو در مقاله‌ای در روزنامه ولشنگتن پست، ۱۶ مارس ۱۹۹۲، ص ۱۲. همچنین رجوع کنید به
U.S. and Israel at Sea: Both sides searching for a New Basis for ties in the post-cold-war world, The New York Times, March 22, 1992, pp/ 1, 14.
۱۰. روتیز، ۲۱ مارس ۱۹۹۲.
11. Marlin Fitzwater cited in *The Washington Post, March 26, 1992.*
۱۲. روتیز، ۱۶ ژوئن ۱۹۹۲.
13. Cited by Elaine Sciolino in *The New York Times, May 8 1992, p. 4.*
۱۴. ژنرال هرتزل بودینگر، در مصاحبه با روزنامه نگاران ارتش اسرائیل، آژانس فرانس پرس، ۱۶ ژوئن ۱۹۹۲.
۱۵. روتیز، ۲۵ اکتبر ۱۹۹۲.
۱۶. همچنین رجوع کنید به گزارش ویژه CBS روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲، مقاله‌ای ویژه‌ای به قلم یک روزنامه‌نگار اسرائیلی یوسی ملمان در روزنامه ولشنگتن پست روز ۱۸ اکتبر ۱۹۹۲، ص ۵ که در آن به گزارشی از مرکز سیمون ویزنتال استناد می‌کند. PR Newswire ۲ نومبر ۱۹۹۲. کنفرانس مطبوعاتی International Institute for Strategic Studies که گزارش روتیز ۸ اکتبر ۱۹۹۲.
17. Clyde Haberman, *Israel Focuses on the Threat Beyond the Arabs -- in Iran*, *The New York Times Sunday Edition, November 8, 1992, Section 4, p. 18.*
۱۸. مستند در روتیز، ۱۰ نوامبر ۱۹۹۲.
19. Steve Coll, *U.S. Halted Nuclear Bid by Iran; China, Argentina Agreed to Cancel Technology Transfers*, *The Washington Post, November 17, 1992, p. 1.*
20. Patrick Clawson, *Iran's Challenge to the West: How, When, and Why, Policy Papers, No. 33*, Washington Institute for Near Eastern Policy, Washington, D.C., 1993
21. Clawson, *Iran's Challenge*, *ibid.*, pp. xii-xiv
22. Martin Indyk, Special Assistant to the President for Near Eastern and South-Asian Affairs, *Address to the Soref Symposium, The Washington Institute, May 18, 1993.*
۲۳. صورت جلسه کمیسیون تحقیق سنای آمریکا در مورد عملیات خارجی، ۳۰ مارس ۱۹۹۳، از گزارش فدرال نیوز سرویس.
۲۴. صورت جلسه کمیته تحقیق کنگره آمریکا در مورد مسائل خارجی (اروپا و خاور میانه) ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۳، از گزارش فدرال نیوز سرویس.
۲۵. مصاحبه با تروید فریمن، ولشنگتن تایمز، ۱۷ ژانویه ۱۹۹۵، ص ۱.
۲۶. نیویورک تایمز، ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۷، ص ۳.
۲۸. یونایتد پرس اینترنشنال، ۹ مارس ۱۹۹۵.
۲۹. ولشنگتن پست، ۲ آوریل ۱۹۹۵.
۳۰. وال ستریت جورنال، ۲ آوریل ۱۹۹۵.
۳۱. فدرال نیوز سرویس، ۴ آوریل ۱۹۹۵.
۳۲. کنتشن (*Contention*)، مجلد ۴، شماره ۴، بهار ۱۹۹۵، به خصوص به صفحات ۷۹ و ۱۱۱ رجوع کنید.
۳۳. نیویورک تایمز، ۲۹ ژوئن ۱۹۸۲، ص ۸.